

به برهانہ ششم جدی  
(بالروز تجاوز اردوی سرخ به افغانستان)

## بیائید تا رهبران احزاب خلق و پرچم را بهتر بشناسیم

(نگاهی به زندگینامه های ننگین تره کی، امین، ببرک و نجیب)

بقلم : محمد یوسف عارف (وارسته)

۶ جدی ۱۳۹۰

## به بهانه ششم جدی سالروز تجاوز اردوی سرخ به افغانستان بیایید تا رهبران احزاب خلق و پرچم را بهتر بشناسیم

داستان غم انگیز سرنوشت کشور و مردم آزاده افغانستان از همان آغازین لحظات روز هفتم ثور سال ۱۳۵۷ شروع میگردد، که عده‌ی ازمزدوران و جیره خواران کی جی بی با کودتای منحوس خود، سردار محمد داود رئیس جمهور قانونی افغانستان و خانواده محترم او را بصورت دسته جمعی بشهادت رسانیدند.

آری! این سر آغاز همه کشتارها و ویرانی‌های بود که تا امروز هم گریبان گیر ملت و مردم مسلمان افغانستان است و هنوز هم ادامه سیلاب خون بیگناهی که با کودتای هفتم ثور آغاز گردیده بود در جریان میباشد. این یک واقعیت انکار ناپذیری بشمار می‌آید که مسئولیت همه ویرانی‌ها و خونریزی‌های که چه در گذشته بوقوع پیوسته و چه در آینده سلسله این ویرانگری‌ها و خونریزی‌ها ادامه پیدا نماید، بدوش رهبران حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق افغانستان است که با کودتای ننگین خود زمینه ساز همه تباهی‌ها، ویرانگری‌ها، کشتارها و تجاوزات بعدی به کشور ما گردیدند.

آنهایی که تا دیروز با کشتار وحشیانه مردم بیگناه ما، بنام نوکران امپریالیزم و ویران نمودن قسمت اعظم این کشور بنام پاکسازی مناطق مختلف از وجود مخالفان رژیم روی هتلر، پولپوت و استالین را در سفاکی و ویرانگری سفید نمودند، اکنون خود در دامن امپریالیزم لمیده اند و بعد از آن همه بربریت سخن از آزادی و حقوق بشر و عدالت اجتماعی میزنند و این آرزو را در سر می‌پروراندند تا با آرایش و بازسازی حزب متلاشی شده خلق یکبار دیگر در غالب احزاب و گروه‌های جدید وارد عرصه سیاسی افغانستان گردند. بلی! آنانی که تا دیروز مانند حنیف اتمر و امثالهم مردم را کشتند و به شکنجه گاه‌ها و زندان‌ها فرستادند و خانه و کاشانه شان را ویران نمودند و حتی از قربانی نمودن خود نیز در راه تحقق اهداف باداران شان دریغ نمودند، امروز یکبار دیگر بدور هم جمع گردیده اند و میخواهند تا آنچه را که رهبران جلاد و باداران شیاد شان در تحت نام سوسیالیزم انجام داده نتوانستند، آنها در زیر نام دموکراسی عملی نمایند اما بصراحت گفته میتوانیم که این مکارگی‌ها، ایشان را بجای رساننده نخواهد توانست.

اگر به علل دیده درائی‌ها و بیحیائی‌های باز ماندگان احزاب سفاک و ویرانگر خلق و پرچم نظری بیاندازیم دیده میشود که همه‌ی جسارت‌ها و گستاخی‌های امروزی ایشان ناشی از غفلت رهبران جهادی در گذشته و بی توجهی سازمان‌های حقوق بشر در مقطع زمانی کنونی میباشد که باعث آن گردیده تا

قاتلین مردم افغانستان ، اندیشه تجدید سازمان و حیات مجدد سیاسی را در سر به پروراندند. عفو عمومی یکی از بزرگترین اشتباهات رهبران جهادی بود که با عملی شدن آن هزاران در هزار تن از جنایتکاران باند های خلق و پرچم برائت حاصل نمودند. فرمان عفو عمومی مجاهدین باعث آن گردید که قاتلان مردم افغانستان، در مقابل چشمان آن عده از بازماندگانی که در انتظار حکومت عدل اسلامی لحظه شماری میکردند از محاکمه در امان بمانند. این مسئله بر محبوبیت مجاهدین صدمات جبران ناپذیری را وارد نمود چون آنها باید حد اقل افراد سرشناس باند های خلق و پرچم را که چنگها و دندان های شان بخون بیگناهان این کشور رنگین بوده به محاکمه می کشانیدند تا اسباب تسلی خاطر بازماندگان شهدای فراهم میگردد که بهترین عزیزان و جگرگوشه های شان در زیر شکنجه قاتلین باند های خلق و پرچم جان های شیرین خود را از دست داده بودند و یا مرهمی بر زخمهای قلوب داغدار آن عده از هموطنانی میگردد که تا اکنون هم از عزیزان خود اطلاعی ندارند و نمیدانند که در دل کدام دشت و دامن و در سینه کدام گور دسته جمعی در انتظار عدالت الهی آرمیده اند. خداوند (ج) روح شهدای ملیونی افغانستان را شاد بدارد و بهشت برین را جایگاه ایشان بگرداند. آمین یا رب العالمین.

اشتباه دیگری که بعد از حکومت مجاهدین رخ داد به دوران حکومت آقای کرزی ارتباط میگیرد یعنی در عصریکه فریاد آزادی و حقوق بشر و عدالت اجتماعی گوش های عالم و آدم را کر نموده است. در این دوره به جنایتکارانی که دستهای شان تا آرنجها بخون مردم بیگناه افغانستان سرخ میباشد اجازه داده شد تا جانی ترین افراد را در غالب احزاب و گروه های جدید سیاسی گرد هم آورده و بفعالیت سیاسی پردازند که این بار هم آرزو های مردم افغانستان به یاس مبدل گردید. تنها خاطره خوشی را که مردم افغانستان در مورد محاکمه رهبران احزاب خلق و پرچم دارند به دوران حکومت طالبان بر میگردد که آنها با به دار کشیدن داکتر نجیب، قصاب مشهور کابل اسباب سرور و شادمانی ملیون ها انسانی که عزیزان شان را از دست داده بودند فراهم ساختند و الحق که این عملکرد شان تحسین و تمجید همگانی را برانگیخت.

متأسفانه در شرایط کنونی به علت گذشت زمان و بیخبری نسل جدید از جنایات جانیان خلق و پرچم، فعالیت های سیاسی پیروان این احزاب در غالب سازمانهای جدید گسترش بیشتری یافته و آنها با نهایت بی شرمی و بی حیائی برای رسیدن به اهداف شوم خود به قهرمان سازی رهبران پست فطرت و جلاد خود می پردازند. آنها برای نجیب و همفکرانش سالگره های برگزار مینمایند و در تلاش آن هستند تا با پخش تصاویر، سی دی ها و نوار های منسوب به این کذاب و مکار خونخوار تاریخ ، دامن او و حزب خود را از خون ملیون ها انسان بیگناه افغانستان پاک نمایند. اما این محال است و خیال است و جنون ، چون

گورستان های دسته جمعی شهدای کشور شاهد عملکرد نجیب و رهبران بی آزرم دیگر حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق افغانستان میباشد. رهبران احزاب خلق و پرچم که مسئول همه کشتار ها ، ویرانی ها و ناسامانیه در گذشته و تداوم آن در زمان حال و آینده افغانستان میباشد ، کسانی هستند که افغانستان را ویران و مردم آنرا داغدار ساخته اند ، اما پیروان ایشان در صدد آن بر آمده اند که با پنهان نمودن جنایات رهبران خود و ارائه تصاویر کاذبی از سران این احزاب جنایتکار ، مجدداً به فریب مردم مظلوم افغانستان به پردازند. برای شناخت پیروان احزاب خلق و پرچم که اکنون با آرایش مجدد نیروهای خونخوار شان در غالب سازمانهای جدید و در چوکات دولت، اردو و پولیس در تلاش بازگشت به قدرت میباشدند بهتر خواهد بود تا بر زندگینامه رهبران این احزاب مروری داشته باشیم تا به ماهیت بازماندگان آنها بهتر پی برده بتوانیم. باشد تا نسل جوان ما رهبران این احزاب جدید را بهتر بشناسند و با فریب و خدعه این شیادان تاریخ در دام وسوسه ها و مکارگی های رنگارنگ آنها اسیر نگردند. بیائید رهبرانی که افغانستان را به تباهی کشانیده اند از قضاوت همسنگران شان و از زبان تاریخ و باداران شان بهتر بشناسیم!.

### نور محمد تره کی ( ترکانوف یا مادر کیک ها )

تره کی فرزند نظر محمد در سال ۱۲۹۶ هجری در ناوه غزنی متولد شد. او که بعد از پایان رسانیدن صنف چهارم ابتدائی در کویت، به حیث کاتب در شرکت پشتون تریدنگ در قندهار مقرر گردید ، بعد ها به نمایندگی از همین شرکت روانه هند گردید و در هنگام اقامت خود در هند روابطی را با حزب کمونست هند برقرار کرد. آنتونی هایمن در صفحه ۱۸۳ کتاب افغانستان در زیر سلطه شوروی در این زمینه مینویسد که: " ترکی وقتی ... در بمبئی منشی تجارتخانه بود با مارکسیستها آشنا شد "

او بعد از بازگشت به افغانستان بحیث مامور در شرکت زابلی مقرر گردید اما بعلت اختلاس ، کارش در شرکت زابلی ادامه پیدا کرده نتوانست. تره کی بعداً در شرکت انحصارات پترول و شکر بحیث مدیر بکار آغاز کرد که با زهم در اثر دست بازی در کوپون ها و تقلب از کارش برکنار گردید. بعد ها ترکی با وساطت یکی از نزدیکان شاه محمود خان بحیث اتشه مطبوعاتی افغانستان در واشنگتن مقرر شد ، اما بعلت سخنان غیر مسئولانه اش از کار برکنار و به کابل خواسته شد.

تره کی بعد از بازگشت به کابل به تاسیس دارالترجمه نور پرداخت که از جانب سفارت شوروی تمویل میگردد و بعنوان یک لانه جاسوسی مورد استفاده روسها قرار میگرفت. سفارت شوروی در سال ۱۹۴۸

مبلغ پولی را بنام حق الزحمه یک ناول که به زبان روسی ترجمه شده بود برای تره کی پرداخت کرد اما در واقع پول مذکور در تحت این پوشش برای فعالیت های کمونستی تره کی پرداخته شده بود و بهمین دلیل است که از سال ۱۹۴۸ بعنوان سر آغاز ارتباط تره کی با کا جی بی نام برده میشود.

تره کی برای مدت سی سال با مقامات کی-جی-بی ارتباط داشت و **نام شفری وی د سازمان کی جی بی (نور) بود**. او از سال های ۱۹۵۱ تا سال ۱۹۶۵ جاسوسی خود را به مقامات کی-جی-بی ادامه داد اما در سال ۱۹۶۵ که از جانب روسها بعنوان سرمنشی در حزب دموکراتیک خلق منصوب گردید، نام او ظاهراً از لست جاسوسان کی جی بی خارج ساخته شد اما تره کی هنوز هم به فعالیت های مخفیانه خود برای ماسکو ادامه میداد، چنانچه عملیات های جاسوسی خود را در سفارتخانه های ایالات متحده و چین مقیم کابل و اهداف دیگری که مورد نظر روسها بود ادامه میداد و مخفیانه کمک های مالی برای حزب میگرفت. او علاوه تا تخصیص جداگانه ی را هم برای مصارف غذایی خود بدست می آورد. طوریکه دیده میشود تره کی از سال ۱۹۴۸ به بعد حدود سی سال جاسوس کی جی بی بوده یعنی ۱۷ سال قبل از اینکه در سال ۱۹۶۵ بتاسیس حزب خلق به پردازد. تره کی بتاريخ ۱۱ جدی ۱۳۴۳ برابر با اول جنوری ۱۹۶۵ طی نشستی در خانه خود واقع کارته چهار با کارمل، کشتمند، صالح محمد زیری، اسماعیل دانش، عبدالکریم میناق، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، سلیمان لایق، ظاهر بدخشی و عده دیگر به تاسیس حزب نامیمون دموکراتیک خلق پرداخت، حزبی که بعد از بقدرت رسیدن زندگی و خانه و کاشانه مردم افغانستان را به تباهی کشانید.

تره کی بتاريخ ۲۲ حمل ۱۳۴۵ امتیاز جریده خلق را برای حزب خود بدست آورد و سرپرستی این جریده بعهد شاعر هرزه سرای که در مدح لنین شعر میسرود گذاشته شد. بعد از مدتی عده از موسسین حزب از جمله کارمل و ظاهر بدخشی به اشاره روسها از او جدا گردیدند و جریانات دیگری بنام های پرچم و ستم ملی را بنا نهادند، چیزی که ظاهراً از آن بعنوان اختلاف نظر با تره کی در قسمت مسایل زبانی و ستم طبقاتی یاد نمودند اما واقعیت امر این بود که روسها بخاطر جلوگیری از سقوط مکمل حزب خلق بدامن مائوئیس آنرا به سه پارچه تقسیم نموده بودند تا اگر یک قسمت از آن به مائوئیس ها ملحق میگردد قسمت های دیگر آن در اداره و کنترل روسها باقی بماند. این مسئله باعث آن میگردد تا از یکطرف سه جریان خلق و پرچم و ستم بر سر نوکری برای روسها در میان همدیگر به رقابت به پردازند و از جانب دیگر اسباب تداوم اشتعال آتش نفاق های زبانی و سمتی در میان مردم افغانستان را فراهم میساخت.

محمد حسن شرق در صفحه ۷۶ کتاب کرباس پوشان برهنه پا از ملاقاتی که در اخیر حوت ۱۳۴۳ بین محمد داود و نورمحمد تره کی ترتیب داده بوده چنین نقل کرده است.

**" نور محمد ترکی از محمد داود می پرسد : شما در باره خدا و دین اسلام چی نظر دارید؟"**

**محمد داود: من به خداوند بزرگ ایمان دارم و پیرو دین مقدس اسلام میباشم.**

**تره کی: شما در باره آنهائیکه به خدا ایمان ندارند چه فکر میکنید؟**

**محمد داود: بخداوند ایمان آوردن و یا نیاوردن نظر به فهم و درک هر شخص فرق میکند.**

**تره کی: حزب ما از شما ممنون و متشکر اند زیرا شما روابط نزدیک را با شوروی اساس گذاشتید آنچه را که در حکومت های ماقبل شما وجود نداشتند.**

**محمد داود که سراپای او را عصبانیت فرا گرفته بود گفت: من برای سعادت مردم افغانستان از تمام کشور های جهان کمک گرفتم و دروازه افغانستان بروی تمام آنهائیکه صادقانه و بدون غرض میخواهند در افغانستان کمک نمایند چه من باشم و چه نباشم همیشه باز خواهد بود و با عصبانیت علاوه نموده گفتند فکر میکنم صحبت های ما و شما تمام شده باشد. خدا حافظ. ناگفته نماند که این اولین ملاقات و شناسائی تره کی با محمد داود بود". داود خان چند روز بعد از ملاقات خود با تره کی به حسن شرق گفته است: " داکتر جان به عقیده من این مردم نه بدرد افغانستان میخورند و نه بدرد مردمش زیرا طوری که دیده شد این ها بخدا و وطن علاقه چندانی ندارند"**

تره کی در زندگی شخصی خود فردی بی بند و بار، مشروب خوار، مختلس ، حيله گر ، مزدور بیگانه و در مسایل سیاسی شخصی کودن و نالایق بود. محمد نبی عظیمی در صفحه ۱۷۳ کتاب سیاست و اردو از او بعنوان مشروب خوار قهاری یاد مینماید و در مورد بی بند و باری و فرومایگی تره کی در فلم دور روز پی در پی آمده است که وی از رقصیدن دختران افغان در مقابل روسها لذت میبرده و گفته بود که از رقصیدن دختران افغانی در مقابل روسها من گوشت میگیرم.

باری از تره کی در مورد شخصیت و صلاحیت حفیظ الله امین سوال گردیده بود . تره کی در پاسخ به این سوال از امین بعنوان " یک جوان خوشگل " تعریف کرده بود چیزی که شاید امین را به نزدیک ترین فرد او مبدل کرده باشد. فهمیده نمیشود که آیا علاقه تره کی به حفیظ الله امین هم چیزی شبیه به علاقه ببرک نسبت به اناهیتا راتب زاده بوده یا خیر ؟ و اینهم دانسته نشده که آیا عقده های امین نسبت به تره کی که در خفه کردن او با بالش تبارز یافته، ریشه در دوران خوشگلی این شاگرد وفادار و آن استاد خوشگل پسند دارد یا اینکه این کار امین بخاطر بخاطر بدست آوردن قدرت صورت گرفته است؟؟؟ جورج آرنی

در صفحه ۵۵ کتاب "افغانستان گذرگاه کشور گشایان" در مورد تره کی چنین مینویسد: "تره کی یک انسان درون گرا، تنبل و بی اراده بوده و مدت زیاد عمر خود را در میگساری سپری کرده است."

ارزش و موقعیت تره کی در میان بادارانش نیز مانند ارزش و موقعیت هر مزدور دیگری بسیار پائین و شرم آور بوده بحدی که مسئولین کی جی بی از وی بعنوان مادر کیک ها یاد میکردند. واسیلی متروخین نویسنده کتاب "کی جی بی در افغانستان" در ادامه بحث پرواز تره کی از مسکو به کابل چنین نوشته است: "وقتی تره کی به قدرت رسید، اعضای اقامتگاه کی جی بی او را به شوخی به جای «نورمحمد تره کی» «نیکولای میخاییلوویچ تره کانوف» نام گذاشتند. (تره کان در زبان روسی مادر کیکان را گویند)." بدا به حال آنانی که آزادی و عزت خود و مردم خود را به پای بیگانگان میریزند و از آن همه وطنفروشی و مزدور صفتی خود هیچ افتخار و موقعیتی بجز از القاب توهین آمیزی چون مادر کیک ها نیز بدست نمی آورند.

تره کی و پیروانش با کودتای هفتم ثور سال ۱۳۵۷ قتل و غارت و شکنجه مردم افغانستان را آغاز کردند. در این رابطه در صفحه ۸ و ۱۰ کتاب تحولات سیاسی جهاد افغانستان تالیف داکتر نصری حق شناس چنین آمده است: "تره کی و پیروانش در نهایت وحشت و بربریت مردم اصیل و آزاده افغانستان را تحت فشار و شکنجه قرار دادند و جلادان ماشه بدست آن، روز و شب از خانه ها، از خیابان ها، از مغازه ها، از مکاتب، از فاکولته ها و از ادارات مردم را جمع میکردند و ایشان را بدون کوچکترین حجت و برهانی به سلاح خانه های پلیجری، صدارت و وزارت داخله می بردند و از تعذیب و شکنجه و کشتار های دسته جمعی آنان بر کیف و بدمستی خود می افزودند... به هریک از اعضای بیروی سیاسی کمیته مرکزی و کابینه دوصد هزار افغانی (که در آن زمان پول هنگفتی بود) از خزینه دولت داده شد تا خانه های خود را با قالی های رنگارنگ و پرده های مد روز رنگین کنند. به خود و خانم ها دریشی و لباس تهیه نمایند تا در بزم های شبانه از درخشش خاصی برخوردار باشند. و به افرادی که در ردیف های پائین قرار داشتند دستور و اجازه دادند تا بر خانه های مردم هجوم برند و آنچه از پدران شان نزد مردم افغانستان میراث مانده بود، باز ستانند. به این ترتیب کمونست ها بر خانه های مردم هجوم بردند و هر چه از زیورات و اشیاء قیمتی و نقد و جنس که بدست شان افتاد همه را به یغما بردند. کتابخانه سلطنتی و موزیم گران ارج کابل را تاراج کردند و چه بسا که قالین های ادارات را هم دزدیدند و هر آنکه اندک مقاومتی نشان داد و یا حرفی بر زبان آورد فوراً دست هایش را بستند و با خود بردند. چنان بردنی که دیگر بر نگشتند."

بیائید تا خلاصه ی از آنچه را که در وبلاگ خزاندهیده بقلم مرسل حمید انوری به نقل از نوشته های واسیلی متروخین در مورد تره کی و یارانش بدست نشر سپرده شده است با هم مطالعه نمایم.

"نور محمد تره کی به تاریخ ۳۰ اپریل ۱۹۷۸ کیش شخصیت را به اوج رسانیده و خود را بنام (رهبر بزرگ انقلاب ثور) نامیده ... و امین و تره کی را با لینن مقایسه میکند . طی یک ملاقات با فرستادگان (کی-جی-بی) که در راس آن رئیس FCD ولادیمیر کریچکوف (Vladimir Kryuchkov), [قرارداشت] تره کی بخود جرئت داده و انقلاب ثور را با (انقلاب اکتبر روسیه) مقایسه کرد. این مقایسه کردن (کریچکوف) را حیران ساخت و به منزله مقایسه کردن نوکر با بادار بود. .... (رهبر بزرگ انقلاب ثور) نظر به برداشت احمقانه خود از اوضاع ، کارآیی خوبی در حل مشکلاتیکه در پیاده کردن کمونیزم در یک کشور اسلامی وجود داشت ، از خود نشان داده نتوانست ... (کی-جی-بی) را متحیر ساخته بود که نطق های رادیویی خود را با (بسم الله الرحمن الرحیم) آغاز میکرد. وی با این حرکت خود به رسم و رواج مردم تمسخر زده و ... (۳۲۰۰۰۰) ملاها را که دارای رسم و رواج های قبیلوی بودند ، (سدی در برابر حرکت پیشرونده کشور) قلمداد میکرد تعداد بیشماری از رهبران مذهبی... که در مخالفت با این پاک کاری قرار گرفته بودند ، یا شکنجه شدند و یا هم گلوله باران و یا هم زنده بگور شدند ..... تره کی فرمان صادر کرد که اعضای اخوان المسلمین و ... را در هر کجا ایکه یابند ، باید نابود نمایند . ... مقاومت افغانها بزودی شکل جهاد و دفاع از اسلام را بخود گرفت و نیروی اسلام را (کی-جی-بی) بخوبی درک نکرد . ... نمایندگی (کی-جی-بی) در کابل در ماه جولای گزارش داد که تنها و تنها رهبریت (CPSU) قادر خواهند بود تا در درون رهبریت اپرچونیست و کله شیخ (خلق) نفوذ کرده و آنانرا مجبور سازد تا روش شانرا در قبال گروپ (پرچم) تغییر دهند . اما اپرچونیست های کله شیخ وبی بندوبار به این خواهشات ماسکو اهمیتی قابل نشدند . ... درس اساسی ایکه تره کی مدعی بود از جریانات بعد از انقلاب بلشویک فراه گرفته است ، ترور سرخ بود. درسی که روسها فکر میشد به فراموشی سپرده اند ، اما وی آن درس را در عمل پیاده کرد. زمانیکه پوزانف از تره کی خواست دو نفر از پرچمی ها را که به مرگ محکوم شده بودند، از مرگ نجات دهد ، تره کی به جواب گفت : (( لینن به ما آموخته است که در مقابل دشمنان انقلاب بی رحم باشیم . ملیون ها انسان باید نابود میشدند تا پیروزی انقلاب اکتبر تضمین می گردید. )) " ... کی-جی-بی با نور محمد تره کی تقریباً سی (۳۰) سال رابطه داشت و از سال ۱۹۵۱ به حیث یک ژورنالیست مارکسیست و یک نویسنده جوان ۳۴ ساله در خدمت روسها قرار گرفت وبعد ها بصورت غیر مترقبه بنام شفر (نور) معروف شد. در سال ۱۹۶۵ تره کی به صفت سکرتر اول حزب جدیدالتاسیس (PDPA) که در آن زمان یک حرکت مخفی بود، انتخاب گردید و بعد به ماسکو دعوت



شد و در آنجا او مقامات مسوول شعبه بین المللی (CPSU) و دیگر مقامات رهبری شوروی را متقاعد ساخت که رهبری شوروی را از هر نگاه پذیرفته اند و آماده خدمت میباشند. او را مطابق به پالیسی های معموله در شوروی، چون رهبر حزب بود، در ظاهر از لست جاسوسان بیرون کردند اما مانند همه رهبران احزاب دیگر، در خفا با کی-جی-بی ارتباط مستحکم داشت و تمام اطلاعات سری افغانستان را به صورت منظم به آنها میرساند. وی همچنین اطلاعات در مورد جاسوسان زیرک را به مقامات روسی داده روسها را در اقدامات شان به مقابل سفارت خانه های امریکا و چین در افغانستان یاری میرساند. بر علاوه کمک های مخفی وافر به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، به تره کی بصورت فوق العاده معاش و جیره غذا داده میشد. " مطلب فوق تحت عنوان "جهان به راه ما مییرفت (کی جی بی) و نبرد تسخیر جهان سوم " در وبلاگ خزانده منتشر گردیده است.

همانطوریکه سران حزب خلق بکشتار مردم بیگناه افغانستان ادامه میدادند در نهایت بجان همدیگر افتاده و مناسبات تره کی با شاگرد خوشگل و وفادار او بخرابی کشیده شد، تا جائیکه تره کی با موافقه کرملین تصمیم به قتل امین گرفت اما در هنگام فیر کردن، گلوله های طرفداران تره کی به امین اصابت نکرد و امین موفق گردید که از قصر ریاست جمهوری فرار نماید. بعد از این حادثه امین بزودی به عکس العمل پرداخته و به جانداد قوماندان گارد در ارگ هدایت داد تا تکلیف تره کی را بزودی مشخص نماید.

جانداد قوماندان گارد، محل اقامت تره کی را محاصره میکند و همراه با تورن عبدالروف، محمد یعقوب لوی درستیز، روزی معاون سیاسی گارد و اقبال که مسئولیت اطلاعات گارد را بعهده دارد تره کی و خانمش را به کوتی باغچه انتقال میدهند و بعد از مدتی خانم او را از وی جدا ساخته و او را بر روی بستر خدمه خوابانده و با بالش خفه مینمایند و در همان شب وی را در قول آب چکان مدفون میسازند. نوربی بی همسر تره کی در حدود سه ماه بعد در زندان پلچرخ یعنی بتاريخ ۹ اکتوبر همان سال از مرگ شوهرش نورمحمد تره کی مطلع گردیده بودو با تعجب پرسیده بود که چرا شوروی ها شوهرم را نجات ندادند زیرا هم سفیر و هم جنرالان وعده کرده بودند اما هیچ کس برایش پاسخی نمیدهد ( اردو و سیاست، ۲۰۵). در جریان تغییرات در کابینه و قتل تره کی که بر اساس فیصله امین و شرکایش صورت گرفته بود، سروری، وطنجار، گلاب زوی و شیرجان مزدوریار که به تره کی وفادار بودند از وظایف شان سبکدوش گردیده و سه نفر اولی به سفارت شوروی پناهنده میشوند. سه نفر موصوف که به سفارت شوروی پناهنده گردیده بودند از ترس امین ذریعه تابوت ها از سفارت شوروی خارج ساخته شده و مستقیماً با موتر حامل تابوت ها در میدان هوایی داخل طیاره گردیده و از طریق صوفیه به مسکو پرواز داده میشوند. این است

پایان قدرت جاسوسان بیگانه که یا به طرز فجیعی با بالش خفه میشود و یا اینکه از سرزمین خود به کمک سازمان های جاسوسی اجانب در داخل تابوت ها و بنام مرده ها فرار مینمایند.

### حفیظ الله امین ( تروریست جنایتکار و جاسوس چند جانبه )

حفیظ الله امین فرزند حبیب الله متولد قریه قاضی خیل پغمان است . او در سال ۱۹۶۵ عضویت حزب خلق در آمد و در مدت کوتاهی مسئولیت شاخه نظامی حزب را به کمک آموزگارش یعنی تره کی بدست گرفت و بر اساس همین موقف بود که به گفته بعضی ها طرح کودتای ثور را ریخت و داود خان را سرنگون گردانید. اما عده زیادی از مردم طرح و اجرای این کودتا را از جانب روسها دانسته و نمیتوانند باور نمایند که چند نفر خورد ظابط احساساتی و معلم بی تجربه توان آنرا داشته بوده باشند تا نظام جمهوری سردار محمد داود خان را سرنگون نمایند.

امین بعد از قتل رهبر کبیرش با شعار مصئونیت قانونیت و عدالت بعنوان فرد شماره یک حزب امور کشور را بدست گرفت و تمام جنایات گذشته خود و اعضای دیگر احزاب خلق و پرچم را به گردن تره کی انداخت. آنتونی هی من، در صفحه ۲۲۱ کتاب "افغانستان در زیر سلطه شوروی" مینویسد که حفیظ الله امین بعد از کشتن تره کی در اولین بیانیه خود گفت: **" کسانی که عظمت خود را در فشار آوردن به مردم می دیدند از بین برده شدند"** . بعد از کشتن تره کی سه نفر از وزرای وفادار وی به سفارت شوروی فرار نمودند. در بخش بیستم سلسله نوشته های کی جی بی در افغانستان که در سایت ماندگار به نشر رسیده است گفته شده که **"هر سه وزیری ( سروری ، گلاب زی ، وطنجار ) که به سفارت شوروی پناه برده بودند، امین را یک جاسوس امریکا، شخص مفتن، تروریست، ماجراجو و غارتگر می خواندند."**

امین طرفداران تره کی را بر طرف و سازمان اگسا را به کام تغییر نام داد و لست دوازه هزار نفری شهدای را که ظالمانه یکجا با تره کی و همدستانش بقتل رسانیده بود به دیوار های وزارت داخله و لایت کابل آویزان نمود و اعلان کرد که اسامی مذکور بدستور تره کی به قتل رسیده اند. فریاد مردم افغانستان از دیدن لست اقارب کشته شده شان به ملکوت اعلی رسید. امین در دوران قدرت خود، طاهر بدخشی و نور احمد اعتمادی را نیز بقتل رسانید.

حسن شرق در صفحه ۱۷۰ کتاب کرباس پوشان برهنه پا در مورد بقدرت رسیدن حفیظ الله امین چنین مینویسد: " به سنبله ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) حفیظ الله امین آوانی بر اریکه قدرت تکیه میدهد که پیرامونش آگنده بخون هزاران هزار نفر از قتل عام مردم هرات و از بین بردن اهالی و ویران نمودن ولایت کنر و ده ها نمونه دیگر آلوده بودند و بوی خون تازه ریخته شده جوانان روشنفکر و شخصیت های ملی و مذهبی از شش جهت به مشام میرسد باز هم با چنین سابقه تلاش می ورزید تا گناه همه ستمگاری، ترور و وحشت را متوجه نور محمد تره کی نموده و خود را از شرکت بجرم او کنار کشیده باشد." . شرق در ادامه مینویسد: " او و رهبر کبیر شان با تمام ستمکاری توده های رنج دیده مردم افغانستان را بوسیله آتش و خون در تحت یک رژیم زندان و زنجیر و ترور و وحشت - مظلوم و فقیر و دلشکسته نموده و اراده کرده بودند تا احساس مذهبی، آزادی، غرور ملی و سرفرازی و ترقی خواهی ملت افغانستان را بذلت و پستی و اسارت بدل نمایند تا بدینوسیله رسوم بیدینی و غیر ملی بودن را در ایشان مزج و آرزو و آمال بداران پشت پرده را بر آورده نمایند تا بقدرت بی بنیاد و ایدیولوژی بی مفهوم خویش رونق همیشگی بخشند "

امین به روسها اعتماد فراوانی داشت و حتی در قطار اعضای دیگر احزاب خلق و پرچم خود را از همه روسی تر میدانست طوریکه نبی عظیمی در کتاب "سیاست و اردو" در این باره چنین نوشته است: "وی خود را سوویتست میخواند و به هر کس بافخر و افاده میگفت: رفیق من روسی تر از شما هستم!".

گفته میشود که امین با وجود ادعای روسی تر بودن خود از دیگران از زمان تحصیلات خود در پوهنتون کولمبیا کمک های غیر مستقیم سی آی ای را نیز دریافت میکرد و نقش یک جاسوس چند جانبه را بازی میکرد. سلیک هرینسن روزنامه نگار امریکائی در کتاب حقایق پشت پرده در مورد امین چنین نگاشته است: " در مدت چهار سالی که حفیظ الله امین در پوهنتون کولمبیا در نیویورک مصروف تحصیل بود، در سال ۱۹۶۳ بحیث رئیس اتحادیه محصلین افغانی در امریکا تعیین گردید، در زمان این عهده وی روزنامه رامپارتس نوشت که اتحادیه محصلین افغانی در امریکا بکمک پولی غیر مستقیم سی آی ای تمویل میگردد. رامپارتس نوشت که اتحادیه محصلین افغانی از انجمن دوستان امریکائی که از طرف سی آی ای تمویل میگردد از سال ۱۹۶۱ به بعد پول میگردد. امین بعد از مراجعت به افغانستان در سل ۱۹۶۵ برابر به ۱۳۴۴ هجری شمسی در زمان صدارت مرحوم میوندوال بحیث مدیر دارالمعلمین کابل که از پوهنتون کولمبیا کمک های مالی قابل ملاحظه دریافت میکرد مقرر میشود". (تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان صفحه ۱۹۳). لوئی دوپری افغانستان شناس امریکائی در همین رابطه چنین میگوید: " کمک

های پوهنتون کولمبیا برای عده از عمال سی آی ای بحیث پوشش استعمال میگردد". دوپری در ادامه میگوید که امین جوایس امریکا را بخوبی میشناخت و می افزاید: "امین این پول را میگرفت و با استفاده از آن با استعداد ترین معلمین را به حزب کمونست جذب میکرد" (تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان صفحه ۹۳).

روسها که بعد از قتل تره کی بدست امین سخت خشمگین گردیده بودند پلان قتل امین را تحت نظر مارشال سکولوف آماده ساخته بودند. گفته میشود که روسها بخاطر تطبیق موفقانه تر پلان خود به امین مشوره داده بودند تا قصر تاج بیگ را بعنوان محل کار و رهائش خود انتخاب نماید. که او هم بر اساس اعتمادی که به آنها داشته آن را پذیرفته بود. امین بعد از جا بجائی در این قصر دعوت مجللی را به افتخار بازگشت دستگیر پنجشیری که بوسیله روسها به کابل آورده شده بود تا پست قبلی وی برایش داده شود ترتیب داد و همه اعضای کمیته مرکزی را نیز دعوت نمود تا در ضمن این دعوت قصر مجلل خویش را نیز برای ایشان به نمایش بگذارد. در صفحه ۲۱۹ کتاب سیاست و اردو تالیف نبی عظیمی در مورد پلان قتل امین چنین آمده است: "پلان قتل امین که بوسیله جنرال پاپوتین و تابییف سفیر شوروی تحت نظر مارشال سکولوف معاون اول وزارت دفاع شوروی طراحی گردیده بود در همین قصر عملی گردید. روسها بر اساس این طرح در ابتدا او را با سوپ مسموم نموده و به تعقیب آن با یک یورش برق آسا وی را به قتل رسانیدند". این یورش چنان بسرعت انجام پذیرفت که گارد دوهزار نفری امین با وجود در اختیار داشتن تانک ها و تجهیزات کافی در اطراف و داخل قصر هیچ حرکتی را انجام داده نتوانستند. بگفته نبی عظیمی در عقب روسهای که وارد قصر شدند بودند بعضی از وزرای معزول زمان تره کی مانند گلاب زوی، وطنجار و وکیل قرار داشتند و آنها میخواستند تا به چشم سر مشاهده نمایند که امین مرده است یا زنده؟.

جنرال کالودین آمر استخبارات کاجی بی گفته است که حین ملاقات با اندروپوف رئیس کی جی بی به گزارش تلفونی ایوانوف نماینده کی جی بی از کابل متوجه گردیده که از اقدام نظامی علیه امین گزارش میداده است. او گفته است که اندروپوف احساساتی بود و به ایوانوف چنین گفت: "به کارمل بگو بیانیه بدهد. کارمل باید بداند که مردم منتظر تشریح حوادث اند. فوراً متنی را تهیه کنید و آنچه را که گذشته است تشریح کنید" (لعلستانی، جنگ قدرت، ۱۳۸۴). این است نتیجه و انتهای مزدوری و غلامی برای بیگانگان که یکی از دو نوکر خود را می کشند و برای دومی هدایت میدهند که اوضاع را چگونه تشریح نمایند. با نابودی امین و پایان حکومت صد روزه اش روسها ببرک را که از آن بعنوان یابوی لجام گسیخته یاد میکردند در افغانستان به قدرت رسانیدند.

## ببرک کارمل ( یابوی معتاد و لجام گسیخته ، یاهه سرای بی نظیر)

طوریکه که گفته میشود ببرک کارمل متولد سال ۱۳۰۸ قریه آب کمری کابل میباشد اما از اصل و نسب او معلومات درستی در دست نیست چون عده او را کاکر و عده هم او را کشمیری الاصل گفته اند. ببرک از آغاز جوانی بخاطر عقاید کمونستی با مخالفت پدر و فامیل روبرو شد ( اردو و سیاست ، صفحه ۳۲۱ ). در مورد اخلاق و عادات ببرک ، داکتر شیرشاه یوسفی در صفحه ۴۶ کتاب " تاریخ مسخ نمیشود " چنین مینویسد: " کارمل در جوانی شخص عیاش و بی بند و بار بود ، او در سر آغاز جوانی پیرو اندیشه الحادی کمونزم شد و به نسبت بی بند باری های اخلاقی و انتخاب اندیشه کفری از طرف حسین خان پدرش عاق شد ". حسین خان پدر ببرک از او بعنوان شخصی لجوج ، لچک و بی بند و بار یاد نموده است.

ببرک با وجود متاهل بودن ، با اناهیتا راتب زاد همسر یکی از دوستانش روابط عاشقانه داشت که در این زمینه در مطبوعات تبصره های فراوانی به نشر رسیده است. اناهیتا راتب زاد د دختر یکی از نوکران شاه محمود خان است. جورج آرنی در صفحه ۵۷ کتاب " افغانستان گذرگاه کشور گشایان " در این رابطه چنین مینویسد: " از پشتیبانان خون گرم ببرک یک محصل دیگر دانشکده طب بنام اناهیتا راتب زاد بود . اناهیتا که یکجا با مادرش در خانه شاه محمود خان کار میکرد بحیث پاداش تداوی زلمی پسرش توسط کرام الدین به او داده شد و تا زمان بقدرت رسیدن کارمل مقامات بلندی را در اختیار داشتند . او پس از پیدا کردن آشنائی با ببرک با او تار عشقی دوانید. "

ببرک حدود سی سال قبل از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ یعنی در سال ۱۹۵۰ میلادی به استخدام کی جی بی در آمده بود و بر اساس نوشته های واسیلی متروخین در کتاب " کی جی بی در افغانستان " نام مستعار ببرک در کی جی بی " مارید " بوده است.

ببرک در سال ۱۳۴۶ حزب پرچم را تاسیس کرد و در راه توسعه و پخش اندیشه های مارکسیزم لینینزم تلاش های فراوانی انجام داد تا اینکه در کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ بعد از تره کی بعنوان فرد قدرتمندی مطرح گردید اما دیری نگذشت که به اساس اختلافات ذات البینی در حزب تحت نام سفیر بخارج از کشور تبعید و از آنجا هم از وظیفه اش سبکدوش گردیده و به مسکو رفت تا اینکه در سال ۱۳۵۸ بعنوان شاه

شجاعی دیگر توسط روسها بقدرت رسانیده شد و تا سال ۱۳۶۵ که روسها نجیب را بعوض او برگزیدند در این مقام تشریفاتی قرار داشت.

ببرک بیانیه را که بدستور اندروپوف برایش تهیه کرده بودند حوالی ساعت ۹ شب ششم جدی ۱۳۵۸ از طریق رادیو تاشکند که مطابق به فریکونسی های رادیو افغانستان برنامه پخش میکرد قرائت نمود. بعداً در نیمه های شب ششم جدی با اناهیتا و نوراحمد نور وارد کابل گردیده و حکومت جدید خویش را تشکیل دادند. ببرک و همکاران او در آن زمان به دستور مسکو به پخش دو اعلامیه مبادرت ورزیدند که اعلامیه اولی حاکی از محاکمه و اعدام امین به خاطر جنایات بی شمارش بوسیله محکمه انقلابی و اعلامیه دومی حاکی از مطالبه کمک های اقتصادی، سیاسی و نظامی از اتحاد شوروی بود در حالیکه کارمل و همکاران خلقی و پرچمی او بوسیله تانک ها و طیارات روسی به افغانستان آورده شده بودند و حتی متن اعلامیه های شان نیز بدستور اندروپوف تهیه و تسوید گردیده بود.

روسها بعد از قتل امین همه مناطق کلیدی و چهار راهی ها را در کنترل خود در آورده بودند. در شب تجاوز روسها بخش مخفی حزب پرچم، لیسه امانی را بعنوان مرکز فرماندهی خود انتخاب نموده بودند و پرچمی ها در همه چهار راهی در پیشاپیش روسها به حرکت آمده بودند. در همین شب بود که جنرال رفیع با مارشال سکولوف قاتل امین یکی از اطاق های موزیم ملی را بعنوان قرار گاه موقت به اصطلاح وزارت دفاع انتخاب نموده بود ( اردو و سیاست صفحه ۲۲۷ - ۲۳۱ ).

مایوروف در صفحه ۱۰۹ کتاب "در افغانستان چه میگذشت" در مورد نصب ببرک توسط کی جی بی به رهبری حزب خلق چین مینویسد: "در دسامبر ۱۹۷۹ پس از دخول عساکر شوروی و برکناری و قتل امین خلقی توسط اعضای ک گ ب، اندروپوف با مشوره بیوروی سیاسی حزب کمونست اتحاد شوروی ببرک کارمل پرچمی و رفقای نزدیک او را به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان نصب کردند".

الکساندر لیاخفسکی همکار رئیس گروه عملیاتی شوروی و مشاور نجیب در صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹ کتاب "نوفان در افغانستان" در باره انتقال ببرک توسط کی جی بی بعد از کشته شدن امین به کابل چنین مینویسد: "ببرک کارمل در آن زمان هنوز در بگرام بود در محل اسقرار هنگ ( غند ) کماندوئی چتر باز (به فرماندهی سیرد یوکف) تحت محافظت تکاوران اداره نهم کی جی بی بود. شامگاه ۲۷ دسامبر اندروپف با کارمل تماس گرفت. از سوی خود و شخص لیونید برژنف به او بمناسب پیروزی مرحله دوم

انقلاب و انتخاب او به سمت رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان شاد باش گفت... کارمل با کاروان خود روهای رزمی با پوشش سه تانک از بگرام به سوی کابل به راه افتاد. در یکی از خود روها رهبر جدید دولت افغانستان زیر حفاظت یازده تن از تکاوران ک گ ب از یگانهای (آلفا) به فرماندهی سیرگین نشسته بود....یک هفته دیگر در یک ویلای دولتی در حومه کابل بسر برد. در تمام این مدت ماموران ک گ ب او را محافظت میکردند. " (تاریخ مسخ نمیشود ، ۶۵-۶۶).

دولت جدید کارمل در باره دولت قبلی گفت: " امین و طرفداران او که یک مشت ربا خوار و آدم کش بودند از بین رفتند. حتی کارمل مدعی شد که علت مداخله نظامی شوروی در موقع کرسمس این بود که از نقشه امین که قصد داشت نصف مردم افغان را بقتل برساند جلوگیری بعمل آید " (افغانستان در زیر سلطه شوروی ، ۲۵۰).

بیرک در جهت تبرئه خود و افشا نمودن چهره امین در مجلسی گفته بود " رهبری جمهوری دموکراتیک افغانستان سند های غیر قابل انکار و از جمله یاد داشت های شخصی حفیظ الله امین را در دست دارد مبنی بر اینکه این عاملان امپریالیزم و سیا حاضر بودند بخاطر تحقق اندیشه های امپریالیست ها نصف مردم افغانستان را نابود کنند....اگر دسیسه های امین و دار و دسته اش به موقع افشا و خنثی نشده بود، افغانستان به همان سرنوشت غم انگیزی دچار میشد که [در]شیلی پس از بقدرت رسیدن فاشیست ها و یا کمبوج وقتی که گروه جنایتکار پل پوت حکومت را غصب کرده بودند اتفاق افتاد." (تحولات سیاسی جهاد افغانستان، ۵۱)

بیرک که به خاطر اینکه در میان مردم افغانستان اعتباری را کسب نماید به باز نمودن دروازه های زندان پلچرخ اقدام نمود تا با این عمل مکارانه ، خود را برائت داده و همه جنایات گذشته را بگردن همفکران انقلابی خود بیاندازد اما این حقه او کار ساز نشد چون به گفته حق شناس مردم افغانستان از ماهیت پلید او و همکاران او بدرستی آگاهی حاصل کرده بودند. او درین زمینه مینویسد: " این مکار حقه باز دیگر نتوانست با جلوه های طاوسی و قبای توحیدی چهره کتیف و اندیشه الحادی خود را بگونه دیگر وانماید و مردم را چنانکه سالها فریفته بود باز هم بفریبد " (تحولات سیاسی جهاد افغانستان ، ۲۵۳).

بیرک کارمل گفته بود که وظیفه ما این است که اساس مادی سوسیالیزم در کشور بوجود بیاید و باور داشت که دوستی با شوروی وظیفه هر افغان است ( اردو و سیاست صفحات ۲۹۹ و ۳۲۱).

بیرک با وجود تلاش های مداوم خود در خوش خدمتی به روسها نتوانست کوچکترین آزادی عملی را از باداران کمونست خود بدست بیاورد. بگونه مثال او به حدی در جهت تحقق اهداف شوروی در زمینه جذب قبایل پاکستان تلاش نمود که حتی دختر خود را نیز در راه تحقق اهداف روسها به یکی از سران قبایل سودا کرد. دوکتور شیر شاه یوسفزی در صفحه ۱۹۴ کتاب "تاریخ مسخ نمیشود" در این زمینه چنین مینویسد: **"بیرک کارمل از خوش خدمتی ، دختر خود اناهیتا را فدای اهداف شوروی ساخت و به صفر قبایلی داد تا به شوروی ها ثابت بسازد که کارمل بخاطر اجرای وظیفهء که از جانب شوروی به وی داده [شده] حاضر است تا سرحد خویشاوندی به پیش برود"**.

اما این همه خوش خدمتی ها نتوانست که برایش حتی زمینه آزادی یک ملاقات را هم با دوستان دیرینه اش فراهم بسازد. وقتی بیرک، آصف آهنگ را جهت ملاقات به حضور خود میخواست و آصف آهنگ میخواست با عصای که در دست دارد وارد دفتر بیرک بشود، سرباز روس برای آصف آهنگ اجازه نمیدهد که با عصا وارد دفتر بشود که در نتیجه صدای مقابله آصف آهنگ با سرباز روسی بلند میشود. در این وقت بیرک از دفتر خود بیرون می آید و از سرباز روسی میخواست تا به آهنگ اجازه دهد که به علت تکلیف پا با عصا وارد دفتر او شود اما سرباز روسی بی اعتنا به حرفهای کارمل عصای آصف آهنگ را بزور از او میگیرد و آهنگ لنگ لنگان وارد دفتر کارمل میشود. در این وقت کارمل به آصف آهنگ میگوید که به علت دوستی زیاد سربازان شوروی حتی اوامر مرا نیز نادیده میگیرند و آهنگ که قدرت حکمرانی و صلاحیت پیش خدمت و سرباز روس را دیده است حرف های کارمل را با تائید خاتمه میدهد. ( کرباس پوش های برهنه پا ، ۲۳۹ ).

در ملاقات دیگری که ضیاء مجید نیز با کارمل داشته پاسبان روسی با نشان دادن ساعت بند دست خود مدت ملاقات ایشان را ختم شده اعلان مینماید و با وجود تقاضای کارمل برای ادامه ملاقات و در عین حالیکه کس دیگری هم در سالون منتظر ملاقات کارمل نبوده اجازه ملاقات اضافی برای وی داده نمیشود. ضیاء مجید در طی صحبتی که با حسن شرق داشته در این رابطه به او چنین گفته است: **" کارمل صاحب مرا دوست داشت و میخواست بیشتر صحبت نماید زیرا در اطاق انتظار او منتظری نبود اما سلطان بیچاره دست و پا و زبان بسته تسلیم شده حتی حق صحبت با دوستان شخصی خود را نداشتند"** ( کرباس پوشان برهنه پا ، ۲۳۹ ). اما با این همه اطاعت مطلق و بی صلاحیتی کامل از هیچ عزتی هم در میان روسها برخوردار نبوده و همه جنرالهای روسی از او با تمسخر و توهین و اهانت یاد نموده اند.



مایوروف در مورد ببرک میگوید: " کارمل در یک شبانه روز بیش از ۴۰ دانه سگرت میکشید و در ده دقیقه صحبت سه پیک شراب میخورد، بارها مقامات شوروی به وی پیشنهاد کردند که در اوقات رسمی کم بنوشد مگر وی کماکان ادامه میداد. " (تاریخ مسخ نمی شود، ۱۰۵).

گروموف در بخش گزارش سری به کمیته مرکزی در صفحه ۱۵۶ کتاب ارتش سرخ در افغانستان نگرانی نجیب نسبت به لجام گسیختگی کارمل را چنین بیان مینماید: "رفیق نجیب بیمناک است که لجام گسیختگی کارمل که با بیماری و افراط در نوشیدن مشروبات الکلی عمیق تر میگردد ممکن است او را وادار به اقدامات غیر قابل پیش بینی گرداند".

گرومیکو طی صحبتی با گورباچف در مورد ببرک چنین میگوید: " میتوان زیر هر سندی که نجیب پیشنهاد کند امضا کرد مگر لازم نیست کارمل را ناگهان دور بیااندازیم. هر چه باشد او یک سمبل است. باید نمایندگان ما در کابل با او به گفتگو به پردازند. لازم است در پی آن باشیم که او برای سیاهی لشکر باقی بماند. کنار زدن او بهترین راه حل نخواهد بود. " (ارتش سرخ در افغانستان، ۱۵۸). بدا به حال نوکرانی که از آن ها بعنوان سیاهی لشکر استفاده میشود و بدا به حال کسانی که از فرط بیخبری و جنون، وقت گرانی خود را بخاطر دفاع و تبرئه ی چنین مزدورانی به هدر میدهند و خود را در میان مردم خود منزوی میسازند.

گروموف در صفحه ۱۵۲ کتاب "ارتش سرخ در افغانستان" تحت عنوان ببرک یاوه سرای بی نظیر به تائید گفته های ژنرال وارینیکف در مورد بی کفایتی و بی شخصیتی ببرک پرداخته و نظرات خود را در مورد ببرک کارمل چنین بیان نموده است: " واقعیت امر هم همین گونه بود. کارمل نه مورد اعتماد همکاران خود بود نه مورد اعتماد مردم و نه مورد اعتماد مستشاران ما. او یاوه سرای بی مانند و فراقسیون باز بی همتای بود که استادانه میتوانست در لابلای گفتار های انقلابی پنهان گردد. این استعداد به او کمک میکرد تا در پیرامون خود هاله از یک رهبر بیافریند. هر باری پس از ارتکاب یک اشتباه دیگر او همگان را متقاعد میگردانید که: " رفقا، دیگر همه چیز بمن روشن شد. دیگر اشتباه نخواهم کرد!". او عملاً به خاطر مردم مبارزه نمیکرد - این دیگر کاملاً روشن بود.....متأسفانه که بسیاری ناشیانه امید های خود را به او بسته بودند و به دنبال او می رفتند..... فروپاشی شخصیت کارمل با تمایل آشکار وی به مشروبات الکلی بیش از پیش تشدید می یافت..... در بهار ۱۹۸۶ در کابل به این نتیجه رسیدند که ببرک بایست جای

خود را به یک سیاستمدار پر انرژی بدهد و برای جانشینی وی سردمدار خدمات اطلاعات دولتی افغانستان نجیب الله را پیشنهاد کردند. در مسکو با این پیشنهاد موافقت کردند و نجیب الله را در ماه مه ۱۹۸۶ به سمت دبیرکل حزب دموکراتیک خلق افغانستان برگزیدند."

ستر جنرال مایوروف ببرک را تنبل و شرابی معرفی میکند و میگوید با وجودیکه او را از شراب نوشی منع کرده اما او شرم و حیا نداشته و به آن ادامه داده است. مایوروف بعد از ملاقاتی که با کارمل داشته برای چیریه منیخ در باره کارمل چنین میگوید: "بی جا با این یابو وقت خود را ضایع میکنیم دیر یا زود حتی اگر اوضاع بسیار حساس هم باشد باید عوض کنیم، ناحق این علف را بر او میخورانیم" (تاریخ مسخ نمی شود، ۴۶). در جای دیگری مایوروف در باره ببرک چنین به اظهار نظر پرداخته است: "در زندگی از افراد احمق، تنبل و شرابی خوشم نمی آمد و این جا تمام این صفات در وجود یک نفر جمع گردیده است" (تاریخ مسخ نمی شود، ۴۶).

گروموف در مورد انتخاب ببرک به رهبری حکومت افغانستان از جانب ک گ ب چنین مینویسد: "روشن است که ک گ ب در سال ۱۹۷۹ با برگماشتن ببرک کارمل به رهبری حکومت افغانستان دچار اشتباه گردیده بود. رهبران ک گ ب با عدم اعتراف به این خطای خود امیدوار بودند که سطح پائین انتلکتوئل و ناتوانی سازماندهی کارمل را خواهند توانست با فعالیت های مستشاران حزبی و نظامی جبران کنند" (تاریخ مسخ نمیشود، ۶۶).

اما این بی کفایتی های ببرک در جهت تحقق اهداف روسها به جای میرسد که آنها تصمیم میگیرند او را با مهره دیگر خود بنام داکتر نجیب تعویض نمایند تا پای خود را از معضله افغانستان بیرون بکشند. وقتی گرباچف موضوع خروج نیروهای شوروی از افغانستان را با ببرک کارمل در میان میگذارد و ببرک موافقت نشان نمیدهد گرباچف به ببرک میگوید: "رفیق کارمل! مردم شوروی دیگر حاضر نیستند به خاطر حفظ تاج و تخت شما بیشتر از این خون فرزندان شان در افغانستان ریخته شود و رهبری شوروی نیز دیگر تحمل آنرا کرده نمی تواند" (تاریخ مسخ نمی شود، ۱۷۸).

در نهایت ببرک از کار برطرف و نجیب بجای او نصب گردیده و ببرک در شهرک بندری حیرتان اقامت اختیار مینماید. عبدالطیف پدرام طی صحبتی که در ماه اسد ۱۳۸۱ در شهر برمنگهم داشته گفته است که روزی رحمت الله بیژنپور از اعضای ستم ملی طی صحبتی با ببرک در شهر حیرتان از او پرسیده است که

" آیا شما از روسها دعوت کرده بودید تا به افغانستان لشکر کشی نمایند؟ گفته بود: ما روسها را نیاوردیم بلکه روسها بودند که ما را به افغانستان آورده و بقدرت رسانیدند" ( جنگ قدرت ، ۱۴۹). بیرک تا هنگام مرگ در شهرک بندری حیرتان زندگی مینماید و در همان جا دفن میگردد. اما مدت ها بعد جسد او بوسیله مردم از خاک بیرون کشیده شده و در دریای آمو پرتاب میگردد.

این است آخر هر مزدوری که منافع و ایدیولوژی بیگانگان را بر منافع ملت و عقاید مردم خود ترجیح بدهد. بدا به حال کسانی که هنوز هم از این انسان فرومایه و وطنفروش بی شخصیت بعنوان رهبر و تیوریسن حزب خود یاد مینمایند و در تلاش هستند تا افکار برده صفتانه و خائنانه این بگفته روسها یابو را سرمشق احزاب و سازمان های جدیدی قرار بدهند که یکی از پی دیگری در افغانستان مانند قارچ در حال رشد و نمو میباشد. اما باید گفته شود که مردم افغانستان به پیروان این خائنان و سفاکان تاریخ میگویند که: به هر رنگی که خواهی جامه میپوش + من از طرز خرامت میشناسم!

### داکتر نجیب ( پوتومک - چوچه سگ یا روباه بویناک )

داکتر نجیب یکی از قسی القلب ترین و جنایتکار ترین رهبران احزاب خلق و پرچم میباشد که در دوران پوهنتون به نجیب گاو شهرت داشته اما بعدها روسها و همکارانش از او بنام چوچه سگ و روباه بویناک یاد نموده اند. داکتر نجیب هم یکی از جاسوسان کی جی بی با نام مستعار "پوتومک" است که در هنگام تجاوز قوای شوروی با نیروهای اشغال گر اردوی سرخ یکجا با کارمل و مزدوران دیگر روسها وارد افغانستان گردیده و بسمت ریاست خاد برگزیده شده است. او در دوران کار خود در ریاست خاد که بعداً به وزارت امنیت دولتی ارتقاء میکند بحدی در قتل و کشتار مردم افغانستان افراط میکند که **تنها به امضاء و امر شخص خودش حدود ۹۰ هزار نفر از مردم بیگناه افغانستان دستگیر، زندانی و کشته میشوند** ( جنگ قدرت ، ۳۶۴). به پاس قدردانی از همین کشتار ها و جنایات و خونخواری های داکتر نجیب است که اداره کاجی بی در شوروی در زمان ریاست اندروپوف برای او مدال طلا اعطا مینماید. مدالی که به پاس کشتار های بی رحمانه هموطنانش برایش داده میشود. نجیب معتمد ترین جاسوس کی جی بی بود و به همین علت ابتدا به ریاست خاد و بعداً بعنوان رئیس جمهور انتخاب گردید.

روسها بتاريخ چهارم می ۱۹۸۶ برابر به ۱۳ ثور ۱۳۶۵ با کنار گذاشتن بیرک، نجیب را که در غداری و قساوت شهرت فراوانی داشت بعنوان رئیس جمهور در افغانستان نصب نمودند. او که هنگام بعهدده داشتن

ریاست خاد مسئول قتل هزاران انسان بیگناه در افغانستان بود و درست مثل بیرک سوار بر تانک های روسی وارد افغانستان گردیده بود با پوشیدن نقاب صلح تلاشهای فراوانی را بخرج داد تا در صفوف جهاد و مقاومت رخنه و بی اتفاقی ایجاد نماید. به این منظور او با تاسیس شئون اسلامی، اعلام مشی مصالحه ملی و نصب چهره های جدید کوشش های زیادی بعمل آورد تا ذهنیت مردم افغانستان را در مورد خود و تجاوز روسها عوض نماید که کوچکترین نتیجه را هم حاصل نمود.

جنرال نبی عظیمی در صفحه ۴۷۵ کتاب "اردو و سیاست" در مورد ملاقات ها و تاسیس تشکیلات اغواگرانه دولت میگوید که هدف داکتر نجیب از همه ملاقاتها با بزرگان، موی سفیدان، روشنفکران و زنان و شرکت در نمازها و انتقاد از عملکرد های رهبران گذشته حزب "ترمیم و اصلاح تصویر هول انگیز گذشته حکومت در اذهان مردم بود".

جنرال نبی عظیمی در رساله طامات خود در مورد طفره رفتن فقیر محمد ودان نویسنده کتاب "دشنه های سرخ" از نقش گرباچوف برای بقدرت رسانیدن نجیب او را مورد انتقاد قرار داده و چنین مینویسد: "از نقش گرباچوف در تحمیل دوکتور نجیب الله بحیث منشی عمومی حزب طفره رفته میشود و نویسنده نمی گوید و یا نمی خواهد بنویسد که دوکتور نجیب الله بنا بر کدام بر تری های، نسبت به سایر اعضای بیوروی سیاسی به این مقام رسید؟ زیر از نوشته او چنین بر میآید که این پست را اعضای بیوروی سیاسی و یا پلینوم کمیته مرکزی به نجیب الله پیشنهاد کرده باشند، نه ک.ب و نه میخائیل گرباچف؟" (طامات تا به چند و خرافات تابکی، ۱۳).

جنرال نبی عظیمی که یکی از جنرالان جنایت کار حزب پرچم میباشد در صفحات ۳۲۵-۳۲۷ کتاب خود یعنی "اردو و سیاست" در توصیف نجیب از او چنین تعریف میکند: "در جوانی در جیب هایش کارد، چاقو و پنجه بکس یافت میشد. برادرش نظر به بد اخلاقی های او به مسعود پیوست و بر علیه او رساله نوشت. نجیب برای گرفتن قدرت به هر کاری دست میزد. نجیب چرب زبان و متملق بود. مخالفینش را با یک ضربه از میان می برد. نجیب مردم را به پول میخرید. او شخص یک دنده لجوج و عصبانی بود و فحش میداد. نجیب به پول و ثروت زیادی رسیده بود." همچنان عظیمی در صفحه ۵۵۷ همین کتاب از نجیب بعنوان مرد عوامفریب و مداهنه گر تاریخ نام میبرد.

بیرک کارمل رهبر حزب پرچم نجیب را این گونه توصیف مینماید: "در اینکه دوکتور نجیب الله یک شیاد و شارلاتان و کلاه بردار بزرگ حزب ما و تاریخ کشور ما است شک و تردیدی نباید داشته باشید. ( اردو و سیاست ، ۳۹۵ )."

صدیق راهی برادر نجیب او را به بیریا رئیس دستگاه استخباراتی شوروی در زمان استالین که به جلاد مشهور است مقایسه نموده و میگوید: " نجیب مثل بیریا خونخوار است. او حکم توقیف و قتل ۹۰۰۰۰ افغان بیگناه را امضا کرده است " (جنگ قدرت ، ۳۶۴).

اختناق در زمان نجیب به اوج خود رسیده بود بحدی بود که حتی اعضای حزب او هم آزادانه با همدیگر صحبت کرده نمی توانستند. بیرک روزی از عظیمی که به دیدنش رفته بود پرسیده بود که: " اگر نجیب بفهمد که تو به پیش من می آئی جوابش را چی میدهی " ( اردو و سیاست ، ۳۹۶ ). استبداد و بد معاشی نجیب بحدی بوده است که در هنگام سقوط خوست و مزار و شبرغان نیت خود را بمنظور بخاک یکسان نمودن آن شهر ها پنهان نکرده و این مسئله را جنرال نبی عظیمی در صفحات ۴۶۴ و ۴۹۹ کتاب اردو و سیاست برجسته ساخته است که گفته است: " خوست را چنان بزیم که دیگر کسی در آن جا زنده نماند " و " اگر بخوایم مزار و شبرغان و حیرتان را بخاک یکسان خواهیم کرد ".

بی اعتمادی نجیب نسبت به همکاران جلادش در این گفته جنرال نبی عظیمی منعکس گردیده که میگوید: "اگر او حد اقل بالای همکاران صمیمی و نزدیک خود که حاضر بودند به یک اشاره چشمش شهری را به آتش بکشند ، اعتماد میکرد سرنوشت مردم افغانستان به اینجا نمی کشید " (طامات تا به چند و خرافات تابکی، ۲۶).

صدیق راهی برادر نجیب ابعاد اخلاقی او را چنین بیان نموده است: " وی دست به تاسیس رستوران ها و خانه های ترویج فساد زد که در آن زنان بدکاره خاد به پیشبرد وظایف خویش مشغول بودند. این لانه های فساد بنام (کلپ پنده سبز) و (کلپ نمبر ۹) یاد میشدند... نجیب برای عیاشی و ساعت تیری خود منزلی را که بنام (خانه کمیسیون قبایل سرحدی ) یاد میشد ساخته بود هنگام فراغت از کار آدم کشی ، توطئه و دسیسه خاد ، نجیب به این منزل برای عیش و نوش و انجام پستی ها و رذالت ها میرفت.... این خانه که مربوط خاد بود در وزیر اکبر خان مقابل رستوران (گولدن لوتس) قرار داشت " (جنگ قدرت، ۳۶۵).

صدیق راهی از زبان زمیریالی خواهر زاده اش در مورد سفر فتانه خانم نجیب که جهت تداوی برای حامله دارشدن به شوروی رفته بود چنین مینویسد: "زمانیکه فتانه خانم نجیب به شوروی رفت حامله نبود زیرا قبل از رفتن مورد انواع معاینات طبی قرار گرفت و اگر شکم دار میبود داکتران معالج برایش اجازه سفر نمیدادند. بعد از چند ماه اقامت در شوروی وی به کابل بازگشت. گل مامایم (نجیب) متوجه شد که خانمش حامله دار عودت کرده چند روز با فتانه دعوا داشت ولی بعد از مدتی فراموش کرد. وقتی که طفلش تولد شد دید که دختری با چشمان آبی و موهای طلایی بدنیا آمده با خنده و تبسم گفت فرقی نمی کند ثمره دوستی افغان شوروی است ما حاضر هستیم تمام زندگی خود را قربان این دوستی نمائیم. نجیب این حرامزاده چشم آبی را در بغل گرفت و اسمش را (مسکا) گذاشت. مسکا هم مسکو شده میتواند که قبله نجیب است و هم در پشتو معنی لبخند را دارد. دوستی افغان شوروی به رخ نجیب واقعا لبخند زد و او را به مقام جدید رهبری حزبی و دولتی کشاند. پدر مسکا یکی از مشاورین شوروی است که با فتانه یکجا به بحیره سیاه رفته بود. این است افتخار بزرگ رهبر مصالحه ملی که مسکا را بحیث مدال ثمره دوستی افغان شوروی بر سبیل افتخار به سینه خود زده است." ( جنگ قدرت ، ۳۶۸).

نجیب چه در دوران تصدی خود در سفارت افغانستان در ایران و چه در هنگام قرار داشتن در راس ریاست خاد و بعداً در ریاست جمهوری دست به اختلاس های فراوانی زده است که همگان از آن اطلاع دارند. در این رابطه حسن شوق در صفحه ۱۶۵ کتاب کرباس پوشان برهنه پا چنین مینویسد "داکتر نجیب الله سفیر تهران علاوه بر اسباب و مالزمه سفارت مبلغ نزدیک به سیصد هزار دالر امریکائی و آقای نور احمد نور مبلغ ۲۶۵ هزار دالر از دارائی های سفارت را با خود بردند. زمانیکه دست با گردن رفقای شوروی به کابل باز گشتند نه پول ها را مسترد کردند و نه اجازه دادند تا اسناد انکار ناپذیر را محاسبین وزارت خارجه بدوران بیاندازند. بعبارت ساده مال ملت را مال بابا گفته خوردند".

عظیمی در زمینه اختلاس های نجیب از اموال بیت المال چنین میگوید: "او [داکتر نجیب] مقدار زیادی از پول های بی شماری را که توسط طیاره های روسی از ماسکو به کابل فرستاده میشود به دالر تبدیل کرده و همراه با فامیلش توسط طیاره آریانا به دهلی فرستاده است" ( اردو و سیاست ، ۵۰۸).

نجیب هم در دوران ریاست جمهوری خود موقعیت بهتری از ببرک نداشت. در جلسات شورای نظامی و شورای وزیران او هم مانند اعضای دیگر کابینه اش با قلم و کاغذی می نشست تا دساتیر پتر پطرویچ سرمشاور ریاست جمهوری را یکایک یاد داشت نماید و همه اعضای دولت او مجبور بودند بر اساس آنچه

که پتر پتروویچ دیکته مینماید به سوالات مردم و خبرنگاران پاسخ بدهند. در صفحه ۳۳۳ کتاب اردو و سیاست در این زمینه چنین آمده است: "به سوال های مردم بر اساس دیکته سرمشاور دکتور نجیب پتر پتروویچ جواب میدادیم... بدون اجازه و دستور پتروویچ مقامات ریاست جمهوری هیچ کاری انجام داده نمی توانستند."

مارشال اخرومیوف در نشست دفتر سیاسی حزب کمونست اتحاد شوروی بتاريخ ۱۳ نوامبر ۱۹۸۶ در مورد محافظت روسها از نجیب مینویسد: "ساختمان کمیته مرکزی و کاخ نجیب را پیوسته یک گردان کماندو های شوروی پاسداری میکردند. افسران کا-گ-ب مناسبات جدی امنیتی را در درون ساختمانها اعمال میکردند. کسانی که به دیدار نجیب میرفتند مورد بازرسی قرار گرفته و سلاح های شان را به ماموران تحویل میدادند." (ارتش سرخ در افغانستان، ۱۶۳).

چه گزارش شرم آوری برای پیروان نجیب و اعضای حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق افغانستان که خود را مستقل و آزاد معرفی مینمودند اما در حقیقت اجازه ملاقات با دوستان نزدیک خود را هم نداشتند و بدون دستور و مشوره سرمشاروان خود حتی اجازه حرف زدن را هم نداشتند تا برای فریب اذهان مردم هم که شده باشد در باره مسایل کشوری و لشکری ابراز نظر بنمایند.

نجیب با وجود همه جلاد منشی ها و قلدر صفتی هایش در مقابل مردم افغانستان حتی اجازه آن را نداشت که یک نفر از اعضای حزب و کابینه اش را بدون مشوره بادرانش تغیر و یا تبدیل نماید. چیریکف عضو دفتر سیاسی حزب کمونست شوروی از عدم آزاد گذاشتن نجیب برای تغیر و تبدیل ها و حل مسئله کادر ها(تقرر و بر طرفی آنها) به گورباچف شکایت میکند اما گورباچف چنین میگوید: "من این طور فکر میکردم که ما به نجیب موافقت با حل این مسایل را داده ایم." (ارتش سرخ در افغانستان، ۱۶۰). واقعاً شرم آور است که مدعی ریاست جمهوری و رهبری یک کشور حتی اجازه تغیر و تبدیل و یا انفکاک در میان اعضای کابینه و حزب خود را هم نداشته باشد.

تلاش های مداوم و مذبحانه داکتر نجیب در زمینه فریب و قتل و به زندان انداختن مردم افغانستان در کنار ویرانگری های دیگری که با بادران روسی خود انجام میداد به جای نرسید و جهاد قهرمانانه مردم افغانستان باعث گردید که نه تنها شوروی از افغانستان پا به فرار بگذارد بلکه شکست شوروی در افغانستان سر آغاز اضمحلال کمپ کمونزم در جهان گردید. گورباچوف در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونست

شوروی که در فیبروری ۱۹۸۶ دایر گردیده بود جنگ افغانستان را به زخم خونین تشبیه کرد. گریاچوف در اواخر اکتوبر ۱۹۸۷ اعلان کرد که خروج نیروهای آن کشور از افغانستان در پانزدهم ماه می آغاز میگردد.

نجیب که برای عظیمی گفته بود من را شوروی به رهبری کشور برگزیده است بعد از برگشتن قوای شوروی از افغانستان طی نامه خصوصی به شوارنادازی وزیر خارجه شوروی چنین نوشته بود: "من نمی خواستم رئیس جمهور شوم شما مرا راضی ساختید، پیگیرانه خواهش کردید و وعده حمایت دادید. حالا دیگر من و جمهوری افغانستان را به دست سرنوشت رها میکنید" (جنگ قدرت ، ۳۶۲). چه ضجه ی شرم آوری! . اصل این نامه در صفحه ۱۹۴ کتاب افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی تألیف ستر جنرال قارییف مشاور نظامی نجیب به نشر رسیده است.

بیائید تا شمه از جنایات نجیب در مورد شهیدساختن بیش از سیصد نفر از مردم هرات را از کتاب خاطرات ستر جنرال مایوروف مرور نمائیم . ستر جنرال مایوروف درین زمینه در کتاب خاطره هایش چنین مینویسد: " در روی چوکی دراز موتر بس نزدیک خط رنوی میدان هوائی هرات افتاده بودم ... که دروازه باز شد. من چراغ را روشن کردم و جنرال پیتر و خالکه را دیدیم که بسیار احساساتی معلوم میشد.

- به بخشید خبر بسیار مهم است.

- بگو!

- نجیب و خاد در هرات دیوانگی را شروع کرده اند، اعدام کردن جریان دارد.

- اسیران؟

- بلی صاحب ، بدون پرسان و محکمه.

- من خبر بودم که داکتر نجیب بسیار مرد سنگدل است ولی با وجود این تصور هم نمی توانستم که بعد از پخش اوراق تبلیغاتی ما که در آن گفته شده بود : اگر دشمن تسلیم شود عفو میگردد ، باز هم امر اعدام آنها داده شود . این مطلق حیوانیت است.

- من میخواستم که جلو اعدام ها را بگیرم ولی نجیب بمن گفت که این امر بیرک است ... پیتر و خالکه بر روی چوکی خم شد در حالیکه زبانش بند میشد گفت: و در مسجد ملاها برای رحم خدا دست ها را بدعا بلند کرده اند. این را گفت و با هر دو دست روی خود را پیچانید و یک چیغ کوتاه از دهنش بر آمد....



- چپ باش جنرال صاحب حوصله خود را درست کن! زود شو چیریو منیخ را خبر کن و بعداً گوشی تلفن را بدستش دادم که :
- زود کن او را خبر کن . ای ببرک ، ببرک ! حالا معلوم شد که تو رذیل هستی و چل بازهم، ما خود تعهد کرده بودیم که اسیران تسلیم شده را چیزی نمی گوئیم....
- جنرال چیریو منیخ !؟ پیتر خالکه گوشی تلفن را بمن داد :
- جنرال صاحب چیریو منیخ ! بعد از سلام ، کلام این است که خوب درست بشنو...نجیب به رهبری ببرک در هرات به اعدام یک جانبه آغاز کرده است.
- فهمیدم ....
- همین اکنون باید تو ، سامویلنیکه و گل آقا بدون ترجمان خود را به ارگ برسانید و به زبان اولتیماتوم بخواهید که تا ... و من که به ساعت نگرستم پانزده کم پنج بود.
- تا ساعت ۸ بجه به هر شکلی که باشد باید جلو این بی قانونی گرفته شود.
- فهمیدم ...
- به تو و ویکتور سامویلنیکه امکانات هر نوع بیان است ولی یک سخن را باید در نظر داشته باشید و آن اینکه از برخورد فزیکتی به این رذیل خود را نگاه دارید.
- چیریو منیخ جواب داد: صاحب هرچیز اجرا خواهد شد.
- از ساعت هفت هشت صبح پیشتر باید بمن معلومات داده شود.
- صاحب همینطور میکنم
- و به پیتر وخالکه امر دادم که: خود را به هرات برسان و جلو نجیب را بگیر و با او برخورد جدی نمائید....
- از زبان من بی اختیار بر آمد که : همه این ها که هستند، چوچه های سگ هستندمخصوصاً
- این نجیب!
- پیتر وخالکه رفت.
- من خودم با خود گفتم : ستر جنرال آرام شو ، آرام شو، تو خو آدم های بسیار زیاد رذیل را دیده ای و این چنین!
- صبح ایلمابرونینکس خبر داد که نجیب تا کنون با امامان مساجد در باره مجاهدین مخفی شده در مساجد به کدام موافقه نرسیده است ولی به گفته برونینکس اعدام ها تا حال هم روان است.

- چیریو منیخ از کارمل پرسیده بود که : به داکتر شما گفتید که عملیات بکند ؟ او گفت که : بلی تمام شبش های خانه باید کشته شوند.....
- من از خلیل پرسیدم : نجیب درهرات چند نفر را کشتند؟
- او خدای بزرگ ! سه صد نفر را کشتند!
- خلیل به رسم زاری دست های خود را بلند کرد، رفیع هم چنین کرد. من مثل اینکه بر آتش نشسته ام.
- خلیل به گفتار خود ادامه داد : ازین روباه بویناک انتقام هرات گرفته خواهد شد.
- و از شما ؟ من به رفیع نظر انداختم .
- او به غصه گفت از ما هم در بهار " (تاریخ مسخ نمی شود ، صفحات ۳۶۷ - ۳۶۹ به نقل از صفحات ۲۵۷- ۲۷۵ کتاب " در افغانستان چه میگذشت " نوشته ستر جنرال الکساندر مایوروف).

با توجه به آنچه که بصورت مستند در مورد رهبران شهادت طلبان خلق و پرچم بیان گردید هیچکسی نمی تواند از حقایقی که در این نوشته مورد بحث قرار گرفته انکار نموده و یا آن را تکذیب بنماید. همانطوریکه گفته شد همه رهبران احزاب خلق و پرچم جاسوسان سابقه دار کی جی بی بوده، اما در بدل آن همه خوش خدمتی های که در قتل مردم و ویرانی کشور خود به روسها انجام داده اند هیچ ثمری به جز از بدنامی تاریخ و سرافکندگی دنیا و آخرت را نصیب نگردیده اند. به همان قسمی که روسها از رهبران خلق و پرچم بنام تره کانوف یا مادر کیک ها، جاسوس ، یابو ، چوچه سگ و روباه بویناک یاد کرده اند الحق که رهبران خلق و پرچم در نزد مردم خود خیلی منفور تر میباشند.

آنها نه تنها در اذهان باداران خود و مردم افغانستان حقیر و ذلیل میباشند بلکه در نزد همدیگر خود هم قدر و منزلتی ندارند طوریکه داکتر شیرشاه یوسفزی در صفحه ۳۶۵ کتاب "تاریخ مسخ نمیشود" اعترافات و نظریات جنرال نبی عظیمی در مورد رهبران احزاب خلق و پرچم را چنین نقل کرده است : **"عظیمی در اردو و سیاست به کرات و مرات از امین به صفت جنایتکار، از نجیب به صفت حیلہ گر، از مزدک به صفت زن باز ، از رفیع به صفت بی جرئت و چاپلوس روسها و بیسواد، از گلاب زوی به صفت کم سواد، از وطنجار به صفت نالایق ، بی جرئت و بی زبان و بدون صدای موثر، از تنی به صفت گستاخ و از قوماندانان قومی به صفت جانیان تاریخ یاد کرده است."** . یعنی این ها دقیقا شمه ی از همان چیز های است که باید ما میگفتیم که خوشبختانه آقای عظیمی با بیان این اعترافات کار ما را آسان ساخته است.

خوشر آن باشد که سر دلبران + گفته آید در حدیث دیگران

این جانیان بی آزرم تاریخ بدون هیچ شرم و حیای از جنایات هولناک گذشته خود که چه در دوره حکومت خود و چه در دوران حکومت مجاهدین انجام داده اند، اکنون به این فکر افتاده اند که گویا مردم افغانستان آنهمه خون های ریخته شده و ویرانی های را که این ها و قصابان دیگر حزب شان انجام داده اند فراموش نموده اند. اکنون آنها میخواهند با پخش عکسها و سی دی ها و گرفتن سالگره ها به رهبران خونخوار و شیاد شان دامن ننگین حزب خود را از کتافت کاری های گذشته شان پاک نمایند. آنها با پخش سی دی ها و سخنرانی های نجیب این قصاب وحشی صفت کابل میخواهند از او نابغه و شخصیتی بسازند که گویا با نبوغ بالخاصه خود وقایع بعد از حکومت خود در کابل را پیش بینی میکرده است، در حالیکه حرف های نجیب مبنی بر جنگ های تنظیمی در کابل از دسایس و پلان های پرده بر میدارد که او و بادرانش برای دوران بعد از حکومت مزدور کمونستی در افغانستان طراحی کرده بودند.

توطئه تسلیمی جناح های مختلف احزاب خلق و پرچم و ملیشه های مزدور روس به جناح های مختلف احزاب و سازمانهای مجاهدین بر اساس طرح های قبلی نجیب و کی جی بی باعث عملی شدن موفقانه دسایس نجیب و بادرانش در مرحله بعد از سقوط رژیم کمونستی گردید و آن آتش پلان شده ای که نجیب بعنوان پیش بینی از آن حرف میزد متأسفانه بعثت بی تجربگی مجاهدین مشتعل گردید. اگر چه حکومت مزدور نجیب بتاريخ هشتم ثور ۱۳۷۱ از قدرت کناره گرفت و حکومت را به مجاهدین تحویل داد اما واقعیت این است که او قدرت حزبی را به دوستم یکی از ملیشه های بدنام شمال منتقل نمود تا اعضای جانی باند های خلق و پرچم در ساحه نفوذ آن از بازپرسی و تعقیب مردم افغانستان در امان بمانند و در کابل فقط گروپ های تنظیم شده نجیب اعم از خادیست ها و جناح های مختلف احزاب خلق و پرچم وارد صفوف مجاهدین شدند که بنام حمایت از جناح های مختلف مجاهدین باعث جنگ های بدنام کننده کابل بنام تنظیم های جهادی گردیدند.

این یک حقیقت انکار ناپذیر است که مجاهدین در زمینه استفاده از قوتهای هوایی و سلاح های سنگین از تجارب کافی برخوردار نبودند و در میان همه جوانب درگیر این کمونست های تسلیم شده بودند که نقش عمده ی را در اشتعال و تداوم جنگ های کابل بازی نمودند. مردم افغانستان هیچگاهی فرمان ظالمانه عفو عمومی توسط آقای مجددی را از یاد نخواهند برد که بر اساس آن هزاران در هزار جنایتکار حرفوی احزاب خلق و پرچم بعوض محاکمه و رفتن به سر چوبه دار برائت یافته و در مقام های خود ابقا شدند در حالیکه بازماندگان شهدای ملیونی کشور ما با قلبی دردمند و چشمانی حیرت زده به قاتلان عزیزان و جگرگوشه های خود نگاه میکردند و منتظر محاکمه آنها بودند. ملت مسلمان و مجاهد افغانستان به آنانی

که دست و چنگ و دندان های شان بخون ملیون ها تن از انسان های مظلوم این سرزمین رنگین میباشد اجازه نخواهند داد که یکبار دیگر در غالب احزاب و سازمان های جدیدی وارد میدان سیاست گردیده و خود را بوسیله باداران خارجی خود بر سرنوشت مردم ستمکشیده افغانستان تحمیل بنمایند چون این ها همان کسانی میباشند که حاضر بودند به یک اشاره چشم رهبران جنایتکار خود شهر های کشور عزیز ما رابه آتش بکشند و این ها پیروان همان رهبرانی هستند که دم از نابودی شهرها و ولایات کشور ما میزدند که بقول خود شان زنده جانی هم در آن شهر ها و ولایات باقی نماند.

اگر این ها بفکر این باشند که سران و رهبران مجاهدان قهرمان افغانستان یکی از پی دیگری در قتل های زنجیره که نقش مزدوران خلق و پرچم در آن از همه برجسته تر است از بین رفته و میروند و این ها بار دیگر بر این سرزمین حاکم خواهند شد بخطا رفته اند چون وقتیکه مردم افغانستان قیام های قهرمانانه خود در مقابل این جانیان تاریخ را آغاز کرده بودند حتی یکی هم از رهبران مطرح امروزی مجاهدین که فرزندان رشید مردم افغانستان میباشند در سطح ملی و بین المللی تبارز نکرده بودند و این جهاد افغانستان بود که چنان رهبران و فرماندهانی را مطرح ساخت که با قهرمانی ها و رشادت های خود ابر قدرت بزرگی مانند اتحاد جماهیر شوروی را از پا در آوردند.

کمونست ها بیاد داشته باشند که مردم مسلمان افغانستان و فرزندان همان قهرمانانی که با نثار جانهای شیرین خود بدفاع از تاریخ ، فرهنگ و مقدسات کشور شان برخاستند هنوز زنده هستند و با عشق بخدا و وطن از ارزشهای اسلامی و انسانی خطه مرد خیز خود بیاری خداوند متعال (ج) حراست خواهند کرد. کمونست ها فکر نکنند که اگر قهرمانانی از میان مردم افغانستان رفته اند و یا خواهند رفت افغانستان بار دیگر میدان تاخت و تاز ایشان خواهد شد و بقول فریدون مشیری شاعر ایرانی :

گرگ ها خوب بدانند در این ایل شریف + گر پدر مرد، تفنگ پدری هست هنوز  
گرچه مردان قبیله همگی کشته شدند + توی گهواره چوبی ، پسری هست هنوز

## منابع:

۱. آنتونی هایمن ، "افغانستان در زیر سلطه شوروی"
۲. الکساندر لیاخفسکی "توفان در افغانستان"
۳. جورج آرنی ، "افغانستان گذرگاه کشور گشایان"
۴. حق شناس، داکتر نصری ، "تحولات سیاسی جهاد افغانستان"
۵. ستر جنرال الکساندر مایوروف ، "در افغانستان چه میگذشت" ، با ترجمه پشتو از داود جنبش و دری از ع صفا
۶. ستر جنرال قاریف ، "افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی"
۷. شرق ، داکتر محمد حسن ، "کرباس پوشان برهنه پا"
۸. شرق ، داکتر محمد حسن "تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان"
۹. عظیمی، محمد نبی ، "اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان" ، مرکز نشراتی میوند ، تابستان ۱۳۷۷
۱۰. عظیمی ، محمد نبی "طامات تا به چند و خرافات تابکی" کتابفروشی فضل ، پشاور ۱۳۷۹
۱۱. فلم دو روز پی در پی
۱۲. کی ، جی ، بی در افغانستان - سایت ماندگار
۱۳. لعلستانی ، "جنگ قدرت" انتشارات کوکچه ، ۱۳۸۴
۱۴. مرسل، حمیدی انوری، وبلاگ خزانده ، /۴/۱۳۸۶/ <http://khazandida.persianblog.ir/>
۱۵. واسیلی متروخین، "کی جی بی در افغانستان"
۱۶. یوسفزی ، دوکتور شیر شاه - "تاریخ مسخ نمی شود ( نقدی بر کتاب ارود و سیاست در سه دهه اخیر)"